



چگونه نسل بن سلمان تاج و تخت سعودی را به میراث می‌برد؟

مهم‌ترین پرسش درباره عربستان این نیست که آیا و چگونه ملک سلمان بن عبدالعزيز شاه سعودی به نفع فرزندش محمد از قدرت کناره گیری می‌کند بلکه این است که چگونه نسل محمد بن سلمان تاج و تخت سعودی را به میراث می‌برد.

به گزارش آران نیوز: روزنامه لبنانی «الاکهار» در یادداشتی با عنوان «بازسازی ساختار حکومت در عربستان و یکسره سازی انحصار قدرت در نسل بن سلمان»، ادعاهای نهاد حاکم سعودی درباره اینکه عزل و نصب‌های اخیر در تحکیم موقعیت فرزندان ملک سلمان به ضرر عمو زادگان خود تاثیر دارد، به طور کلی رد کرد.

در این یادداشت آمده است: مهم‌ترین پرسش درباره عربستان این نیست که آیا و چگونه ملک سلمان بن عبدالعزيز شاه سعودی به نفع فرزندش محمد از قدرت کناره گیری می‌کند بلکه این است که چگونه نسل محمد بن سلمان تاج و تخت سعودی را به میراث می‌برد.

نویسنده اظهار داشت: بازسازی نهادهای حکومتی عربستان صرفا با هدف رسیدن امن بن سلمان به پادشاهی صورت نگرفته بلکه برای اطمینان از موروثی شدن قدرت در نسل فرزند برتر هفتیمین پادشاه عربستان است.

وی افزود: سرانجام این کشمکش شدید انتقال پادشاهی از محمد بن سلمان به فرزند ارشدش خواهد بود همان طور که معمولا در بیشتر متون قانون‌های اساسی در سلطنت‌های مطلقه یافت می‌شود و این فرمولی است که انتظار می‌رود بن سلمان پس از رسیدن به راس قدرت تصویب کند آن هم با اصلاح ماده پنج قانون اساسی مربوط به موروثی شدن حکومت که امکان تغییر آن با به قدرت رسیدن هر پادشاه جدیدی وجود دارد.

بعد قانونی: اختیارات مطلق پادشاه

الاکهار آورده است: پادشاه عربستان قدرت مطلق اجرایی و قانونگذاری را در قبضه خود دارد و همچنین فرمانده عالی تمام تشکلهای نظامی در این کشور است، او همچنین تصمیم ساز اصلی در همه مسائل سیاسی، نظامی، مالی، اقتصادی و قضایی است.

«قانون اساسی عربستان همچنین به پادشاه حق کامل را برای صدور اصلاحات در قانون و یا تغییر کامل آن و نیز امضای قوانین، دستورات و احکام را اعطا می‌کند.»

«پنجمین پادشاه عربستان سعودی (فهد بن عبدالعزيز) در ماه مارس 1992 قانون اساسی را صادر کرد آن هم بر اساس آنچه «منافع عمومی و توسعه کشور در زمینه‌های مختلف و تمایل به دستیابی به اهداف»، دانست.

«صدور قانون اساسی عربستان بر اساس تصمیم شورای سلطنتی خاندان آل سعود یا پیشنهاد یا موافقت شورای وزیران یا طی مشورت با علمای ارشد یا یک رفاندوم مردمی انجام نشد، این تصمیم محصول اراده شخصی بود و البته ملاحظات سیاسی مهمی هم وجود داشت که در اینجا نمی‌توان مورد بحث قرار داد اما می‌تواند به عنوان پیش زمینه و سابقه اعلام قانون اساسی و تاسیس شورای مشورتی و نظام مناطق در عربستان باشد.»

نویسنده آورده است: در دسامبر 2007، ملک عبدالله بن عبدالعزيز یک فرمان حکومتی را درباره تشکیل هیات بیعت و اصلاح ماده 5 قانون اساسی صادر کرد که بر اساس آن به این هیات تازه تاسیس نقشی در انتخاب ولی عهد می‌داد این اصلاحیه تنها به خواست پادشاه و «براساس منافع عمومی» انجام شد.

«در این خصوص هیچ اطمینانی درباره اتفاق آرا در میان خاندان حاکم سعودی وجود ندارد، اما احتمال دارد ششمین پادشاه عربستان درصدد بوده زمینه را فراهم کند تا فرزندش متعبد نقش بیشتری را در قدرت به دست آورد و به دنبال ارتقاء او به پست ولایت عهدی بود، این همان چیزی است که عبدالله به دلایل مختلف نتوانست انجام دهد، که مهم‌ترین آن احتیاط و نگرانی او در مورد واکنش‌های سلمان، ولی عهد سابق و پادشاه فعلی است.»

الاکهار ادامه داد: ملک سلمان هم نمی‌خواست از بازنویسی ماده پنج قانون اساسی صرف نظر کند اصلاحیه‌ای که در ماه ژوئن 2017 پس از سرنگونی شاهزاده سابق محمد بن نایف اعلام کرد، بیان می‌کند که «پس از پسران پادشاه بنیانگذار، هیچ پادشاه و ولی‌عهدی از یک شاخه از فرزندان پادشاه بنیانگذار نیستند». و ادعا شد که هدف از این اصلاحیه این است که محمد بن سلمان ولی‌عهد کنونی را پس از رسیدن به قدرت از انتصاب پسرش به عنوان ولی عهد منع کند.

این روزنامه لبنانی آورده است: این اعتقاد وجود ندارد که بن سلمان متن ماده پنج را آن گونه که پدرش تصویب کرده است، حفظ کند، به گونه‌ای که مانع از انتصاب پسرش به عنوان ولی‌عهد شود چون در عربستان هیچ مبنای حقوقی یا سیاسی یا یک سنت متعارف یا تعادل قدرت در خانواده سعودی یا یک مجلس قانون گذار که قدرت سران حکومتی را محدود کند یا احزابی که خواستار بررسی مسائل حکومتی شوند یا مطبوعاتی آزاد که مسائل قانون اساسی را کالبد شکافی کرده یا به اطلاع افکار عمومی برسانند، وجود ندارد.

الاکهار افزود: برعکس، ماده پنج مذکور مقصودی برای تحقق اهداف سیاسی ملک عبدالله و ملک سلمان بود، هر کدام از آنها در

صدد تعیین حکومت پس از خود بودند از همین رو اگر انتظار داشته باشیم که بن سلمان کاری برای اصلاح همان ماده در صورت رسیدن به پادشاهی انجام ندهد با رفتارهای کنونی آن تطابق ندارد چون حاکم مطلق حق ایجاد اصلاحات در قانون اساسی را دارد.

الاکبار آورده است: سلمان من حیث اینکه فرزند ارشد در قید حیات عبدالعزيز، بنیانگذار پادشاهی عربستان سعودی است، پادشاه نشد، او بیست و پنجمین فرزند پسر عبدالعزيز است و بسیاری از برادرانش از رسیدن به قدرت جا ماندند.

«در واقع سیستم حکومتی در عربستان سعودی این نیست که پسر ارشد عبدالعزيز باید پادشاه شود بلکه اصلح آنها باید انتخاب شود بر اساس ماده پنج قانون اساسی عربستان که در سال 1992 صادر شده حکومت در دست فرزندان عبدالعزيز بن عبدالرحمن الفیصل السعود پادشاه و بنیانگذار پادشاهی عربستان و فرزندان فرزند اوست و با شایسته‌ترین آنها بیعت می‌شود تا حکم کتاب خدا و سنت رسولش (ص) پیاده شود.»

«کار سیاسی نیز اینچنین نیست که گفته شود فرزند ارشد در میان پسران زنده ابن سعود اولین مقام در این کشور را تصاحب می‌کند هنگامی که فیصل، خالد را به عنوان ولی‌عهد منصوب کرد، او فرزند ارشد در بین برادرانش نبود.»

«علاوه بر این، بند انتصاب جانشین نمی‌گوید که پادشاه لزوماً از فرزندان باشد، بلکه حق را به فرزندان فرزندان بدون هیچ پیش شرطی می‌دهد، حتی اگر پسران زنده‌ای از پادشاه بنیانگذار سعودی وجود داشته باشند، و آنچه که برخی از فرزندان عبدالعزيز درباره ضرورت انتصاب فرزندان او قبل از نوه‌ها برای پادشاهی وجود دارد غیر قابل تفسیر است همچون حرف‌هایی که شاهزاده طلال بن عبدالعزيز بارها در این خصوص به زبان آورده است.»

«به نظر ما اینکه سناریوی انتصاب نوه‌ها قبل از پادشاه شدن سلمان اتفاق نیفتاده به تعادل موجود بین این برادران تصمیم گیرنده و نه همه فرزندان عبدالعزيز بازمی‌گردد.»

انتصاب ولی‌عهد و برکناری وی، حکم ولی امر

با به پادشاهی رسیدن ملک سلمان، اختیارات مطلق پادشاه در بازسازی نهادهای قانون اساسی، اجرایی، مالی و رسانه‌ای و تمرکز آن در دست محمد بن سلمان پادشاه آینده، آشکارا ظاهر شد.

ملک سلمان در بازسازی نهادهای قدرت ملاحظاتی را که در سیاست‌های آرام و آهسته ملک عبدالله بود، نداشت، ملک عبدالله حتی در سال 2011 در اوایل دوره پادشاهی خود عبدالعزيز بن فهد که از مردان قدرتمند در دوره حکومت پدرش بود، از منصب خود در شورای وزیران کنار زد.

اما سلمان تنها چهار ماه از رسیدن به پادشاهی، «مقرن بن عبدالعزيز»، برادر ناتنی خود را که ولی‌عهد کرده بود برکنار کرد تا این کوچک‌ترین فرزند عبدالعزيز آل سعود هم به جمع فراموش شدگان ملحق شود، با این حال ضربات بعدی سلمان بی رحمانه‌تر بود.

الاکبار نوشت: در حالی که اعتقاد بر این بود که سرنگونی «محمد بن نایف» از ولایت عهدی می‌تواند پر خطر باشد چون او یک مرد امنیتی قوی و شریک مورد اعتماد آمریکایی‌ها بود، سرنگونی «متعب بن عبدالله» از ریاست گارد ملی، چیزی پیچیده‌تر بود و آمادگی برای انجام آن زمان بیشتری برد، بخصوص که تصمیم حذف متعب با بازداشت خانگی و متهم کردن وی به یک از مفسدان بزرگ همراه بود.

«ملک سلمان درباره قانونی بودن اقداماتش مورد سوال قرار نگرفت چون پادشاه هر زمان بخواهد قادر به بازنویسی قانون اساسی است اما شاید این سوال مطرح بود که اگر هر کدام از «محمد بن نایف» و «متعب بن عبدالله» به قدرت می‌رسیدند چه کارهایی علیه دیگر مراکز قدرت آل سعود انجام می‌دادند و آیا آنها همان رویه بن سلمان را پیش می‌گرفتند یا ایده تقسیم قدرت بین شاخه‌های خاندان پادشاهی آل سعود را مصون می‌داشتند.

احتمال دارد که محمد بن نایف به شدت علیه مراکز صاحب نفوذ دینی، مالی، نظامی یا مراکز مذهبی یا در داخل خاندان آل سعود عربستان ظاهر می‌شد تا از گسترش نفوذ خود مطمئن شود و احتمالاً متعب هم با او تفاوتی نداشت جز در اینکه نظریه (قبل از اینکه با تو شام بخوره، با اون ناهار خورده) را پیاده کند.

روزنامه لبنانی آورده است: بنابراین شاید بسیاری از سعودی‌ها نسبت به آنچه در دستگاه حکومتی آنها می‌گذرد به همان اندازه که جذب مسائل خارجی نمی‌شوند، بی تفاوت باشند.

«شهروندان عربستانی به کشمکش‌های موجود در هرم قدرت که تاثیری روی آنها ندارد عادت دارند چه بسا آنها به خاندان پادشاهی به عنوان پیکر واحدی نگاه می‌کنند و این امر مغایر با ویژگی مرحله کنونی نیست که تدابیر بن سلمان و پدرش بی سابقه و پیامدهای آن نگران کننده است.»

قلع و قمع در خاندان سعودی

کشمکش‌های موجود در کاخ‌ها همواره موجب سرنگونی عده‌ای شاخص و برجسته شدن عده‌ای دیگر می‌شود، «مضاوی الرشید» پژوهشگری است که در کتاب مهم خود درباره تاریخ پادشاهی عربستان اشاره می‌کند که ابن سعود عمداً قدرت را با حاشیه‌سازی اطرافیانش اعم از برادران و عمو زاده‌هایش تقویت می‌کند تا جایگاه فرزندانش محکم شود.

الرشید همچنین به سلسله اقداماتی که ابن سعود برای خلاص شدن از نفوذ هفت برادرش و دیگر صاحب نفوذها در قبیله اش اشاره کرد.

فرزند ارشد ملک سعود به دنبال تثبیت جایگاه پسرانش در موقعیت‌های کلیدی در بوروکراسی نوظهور پادشاهی بود، اما سوء

مدیریت و مخالفت یک مرد قوی به نام فیصل با او، مانع از ایجاد نفوذ فرزندان سعود و در نهایت منجر به سقوط و از بین رفتن نقش فرزندان شد.

از فرزندان یا نوادگان سومین پادشاه سعودی (فیصل) کسی جز «ترکی الفیصل»، رئیس اسبق اطلاعات در دستگاه حکومتی عربستان نمانده او هیچ تاثیری در تصمیم‌گیری‌ها ندارد اما از زمانی که سعود الفیصل در آوریل 2015 مجبور به کناره‌گیری شد به عنوان یکی از بازوهای وزارت خارجه عربستان که در کنترل محمد بن سلمان است فعالیت می‌کند و به نظر می‌رسد که فعالیت شاهزاده ترکی الفیصل بر عادی سازی روابط با اسرائیل متمرکز است تا پدر خود را از خصومت با اسرائیل تبرئه کند، چون این موضوع موجب ارتقای جایگاه فیصل در جهان عربی و اسلامی شده بود.

در این یادداشت آمده است: دشوار است بتوان فردی کارآمد از فرزندان سلطان بن عبدالعزیز، ولی‌عهد و وزیر دفاع اسبق یا از فرزندان ملک فهد یافت در حالی که موثرترین فرزند عبدالله در حبس و محمد بن نایف هم در بازداشت خانگی است.

الاحبار آورده است: این یک سنتی سعودی است فرزندان پادشاه شاید مثل خود پادشاه باشند با رفتن پادشاه فرزندان هم به فراموشی سپرده شوند، «جمال خاشقچی»، روزنامه نگار معروف از گرایش محمد بن سلمان برای بازتعریف خاندان پادشاهی می‌گوید به گونه‌ای که سلطنت را منحصر به نسل پادشاه کنونی کند

انتصاب فرزند بن سلمان به عنوان ولی‌عهد

ملک سلمان به عنوان آخرین مهره کارآمد از بین فرزندان ملک عبدالعزیز و فرزندش محمد به عنوان مرد قدرتمند از نسل سلمان شناخته می‌شود بنابراین اقدام ملک سلمان در انتخاب فرزند وسطی و نه ارشد خود برای ولایت عهدی نشان از دیدگاه سلمان برای تسلسل حکومت بعد از وی دارد.

ولایت عهدی بن سلمان و سپس پادشاهی وی فرصتی به هیچ کدام از برادرانش برای نظر انداختن به کرسی حکومت یا ولی‌عهدی نمی‌دهد بنابراین انتظار می‌رود که خانواده سلمان درصدد توافق بر سر پادشاهی محمد هستند و این امر قدری زمان‌بر است.

این موضوع مانعی برای انتصاب ولی عهد موقت و سپس برکناری وی نیست عبدالله دوم شاه اردن نیز برادرش حمزه را ولی‌عهد کرده بود اما سپس او را برکنار و پسرش حسین را در پانزده سالگی جانشین حمزه کرد.

منطق زور و سیاست

الاحبار آورده است: معمولاً مسائل مربوط به قدرت موروثی زخم‌های عمیقی بر جای می‌گذارد بخصوص اگر با تسلیم شدن در برابر زور باشد و سلسله اقدامات سیاسی به همراه نداشته باشد شاید مقایسه اوضاع عربستان با زیمبابوه موگابه یا مصر مبارک یا یمن علی عبدالله صالح یا لیبی القذافی درست نباشد در همه این حالات تلاش برای انتقال سلطنت به فرزندانشان نظیر جمال مبارک در مصر، احمد علی عبدالله صالح در یمن سیف الاسلام قذافی در لیبی و یا به همسر نظیر کریس در مورد موگابه از دلایل سرنگونی رهبرانشان از طریق انقلاب، کودتا یا مداخله خارجی بود.

ملک عبدالعزیز بنیانگذار پادشاهی عربستان آل جلوی را در حکومت شریک کرد تا آنها را از حمایت خود مطمئن کند در حالی که در چهار دهه اخیر قدرت بین برادران سدیری و ملک عبدالله (جناح شمري) تقسیم شده است.

الاحبار آورده است: «به قدرت رسیدن آل سلمان به زیان دیگر شاخه‌های آل سعود است بخصوص به دنبال درگیری‌های منطقه‌ای که ریاض در آن خسارت‌های غیر قابل انکار و ریخت و پاش مالی مشهودی متحمل شده است و این مسائل موجب بی ثباتی می‌شود.

با توجه به تمرکز محمد بن سلمان بر رسیدن به پادشاهی همزمان با درگیری‌های داخلی و تنش‌هایی که با همسایگان دارد، این سناریو که سرنوشت بن سلمان هم مشابه عمویش سعود یا فیصل باشد نباید نادیده گرفته شود.»

در پایان این یادداشت آمده است: در اینجا سناریوی سومی اضافه می‌شود اصلاحات اقتصادی تحت عنوان چشم انداز 2030 یا دیگر مسائل در همسایگان بحرینی، یمنی و مصری آن نارضایتی ناگهانی از جانب مردم ایجاد کرده است این سناریو می‌تواند در عربستان هم تکرار شود چون گفتمان تبلیغاتی اثرگذاری خود را از دست داده و سیاست‌های پیش رو با نتایج منفی همراه بوده است بخصوص اگر به ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقرا منجر شود.